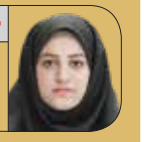
یاد

زندگی با چند من



نوشین مجلسی
سردبیر
قاب کوچک

اخیرا مطالعه کتاب «خصم» نوشته امانوئل کارر را به پایان رساندم (صبوری کنید می‌گویم ارتباطش با قاب کوچک و ستون «یاد» چیست). کتاب روایت واقعی از مردی است که برای برملا نشدن یک دروغ، پشت هم دروغ‌های دیگری ردیف می‌کند و در نهایت زندگی ۱۸ساله‌ای را بر پایه کذب بنا می‌گذارد که البته به فاجعه ختم می‌شود. این روزها سریال «بیگانه‌ای با من است» ساخته احمد امینی و آرش معیریان بار دیگر راهی آنتن شده که پس از خواندن این کتاب حالا می‌فهمم بی‌ارتباط به همدیگر نیستند؛ البته نه از حیث سبک روایت یا هم‌سنگی در ارزش ادبی و... بلکه مضمونی. با کمی اغماض می‌توان گفت هر دو دروغ را روایت می‌کنند؛ این آفت رایج انسانی که کسی از آن مبرا نیست. فقط درجه ابتلا متفاوت است. شاید بگوییم «ژان کلود رومان» شخصیت نخست «خصم» جنون دارد یا نسخه تشدیدشده بسیاری از انسان‌هاست که به گفتن روزانه دروغ‌های کوچک و مصلحتی عادت دارند اما «نسا» در «بیگانه‌ای با من است» از سر اجبار و ترس دروغ‌های بزرگ می‌گوید و خود را شخص دیگری جا می‌زند تا از گذشته هولناکش بگریزد اما آیا از منظر اخلاق این مجوزی برای دروغ است؟ یا اساسا ما می‌توانیم قضاوت کنیم؟ به‌سادگی می‌توان حکم صادر کرد اما با تأمل نه. نسا نئل ژان همه خانواده‌اش را مجنون‌وار به قتل نمی‌رساند اما او نیز سال‌ها با هویت قلابی مینو خود و دیگران را فریب می‌دهد. نسا را خاک می‌کند اما در درون خود گویی با چند من زندگی می‌کند؛ همان‌طور که پزشک قلابی فرانسوی که روایتش در کتاب خصم آمده، بر واقعیت خویش واقف بوده است. همین امروز هم آدم‌های زیادی هستند که یا کسی شهامت فریادزدن واقعیت وجودی‌شان را ندارد یا این‌که هنوز زمان مقدرشده برای بروز آن نرسیده است. به هر حال قصه‌ها کم‌وبیش شباهت‌های زیادی به هم دارند و تفاوت‌ها صرفا در پرداخت و نگاه ریزبینانه و هنرمندانه است که البته این خود کم نیست. بیگانه‌ای با من است که نام بامسمایی برای این قصه به نظر می‌رسد، در فصل اول با دلهره‌های نسا مخاطبان را با خود همراه می‌کند و به نوعی همراهی و همدلی با شخصیتی آسیب‌خورده می‌رساند که از سر استیصال کذاب می‌شود اما کارر سعی دارد از تقابل و همراهی با رومان در کتابش حذر کند. هر دو شخصیت در آخر به بن‌بست می‌رسند که البته کاملا با هم متفاوت است؛ یکی در دنیای حقیقی رقم خورده، فاجعه و خودخواسته بوده و دیگری در عالم قصه رخ می‌دهد اما به هر صورت می‌توان تلخکامی را پایان هر قصه‌ای دانست که با دروغ شروع می‌شود.



پیوند کتاب و رسانه

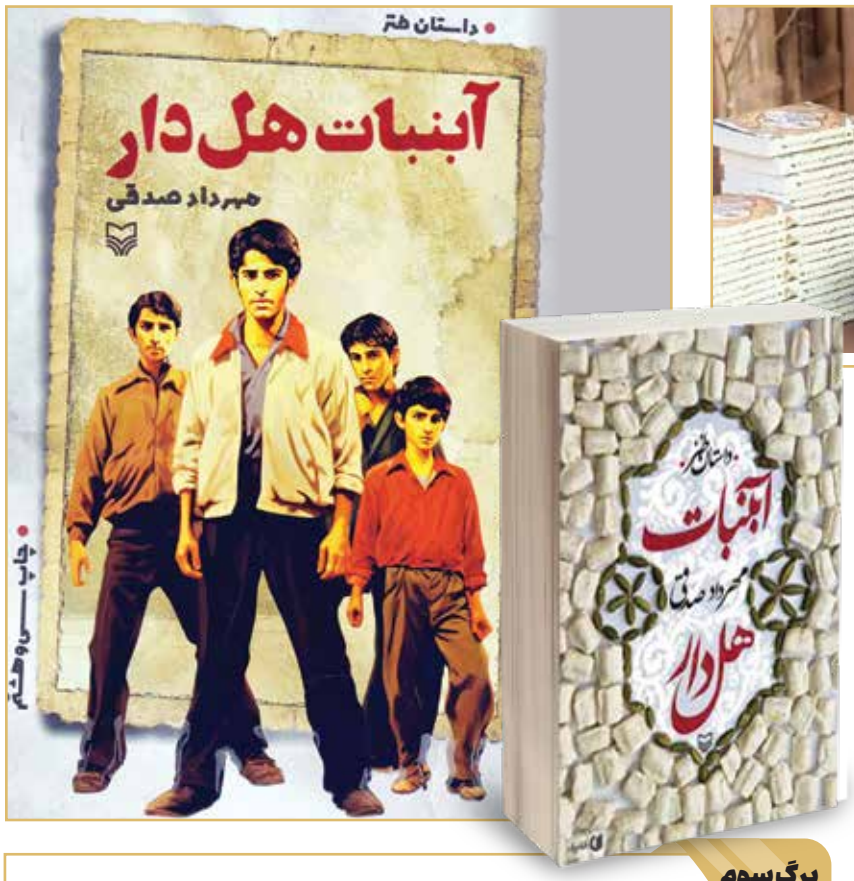
درباره کتابی که سریال می‌شود

شیرینی زندگی با طعم آبنبات هل‌دار

آرمیتا علی‌رضایی
اهل کتاب و رسانه

گفته بودیم که در این صفحه از پیوند کتاب با تلویزیون و رادیو می‌گوییم. در این شماره نیز سراغ قصه‌ای رفتیم که شنیده‌ها حاکی است در مرکز سوره تبدیل به سریال می‌شود و رنگ آنتن می‌گیرد. سریالی اقتباس‌شده از کتاب «آبنبات هل‌دار» نوشته مهرداد صدقی؛ کتابی که ممکن است نسخه صوتی آن را با صدای میرطاهر مظلومی شنیده یا پیش‌تر نسخه کاغذی‌اش را خوانده باشید. کتاب، شماره‌های دیگری با نام‌های «آبنبات پسته‌ای»، «آبنبات دارچینی» و «آبنبات نارگیلی» هم دارد که در نشرهای دیگری منتشر و به بازار عرضه شد. قصه فضایی خوش‌ریتم و به‌اصطلاح سرحال دارد که جریان زندگی در پشت جبهه‌های جنگ را نشان می‌دهد؛ جریانی که هیچ‌چیز جلودارش نیست.





برگ اول

قصه از چه قرار است؟

کتاب آبنبات هل‌دار سال ۱۳۹۵ نگارش شده است. محسن، پسر نوجوانی است و برادر او قرار است به جبهه برود. در این داستان، خواننده روایت فضای پشت جبهه هستیم. به همین خاطر مطالعه کتاب و در ادامه تماشای اثر تصویری‌ای که از آن تولید خواهد شد، برای کسانی که از دهه ۶۰ خاطره دارند و دوستداران داستان‌های کمدی لذتبخش خواهد بود. محسن، راوی داستان، پسری بسیار بازیگوش و پرشیطنت است و همیشه خرابکاری می‌کند و همین باعث ایجاد اتفاقات کمدی می‌شود. این شخصیت از روزگاری می‌گوید که مردم با مسائل ساده، شادی‌های بزرگی می‌آفریدند، مثل اولین تجربه رفتن به سینما، دیدن اولین تلویزیون رنگی، تجربه چشیدن خوراکی‌های تازه و...

برگ دوم

کدام سریال؟

مرکز سریال سوره در تلاش است با استفاده آثار انتشارات سوره مهر و برخی دیگر از کارهای منتشرشده، آثاری متنوع روی آنتن ببرد. این مرکز در مدت اخیر تلاش کرده از همه ظرفیت‌ها در زمینه تولید سریال استفاده کند. مدیر مرکز سریال سوره مدتی پیش خبر داده بود که از جمله کارهایی که قرار است اثر اقتباسی از آن ساخته شود، کتاب آبنبات هل‌دار، اثر مهرداد صدقی است. این اثر، داستانی طنز درباره یک خانواده بجنوردی قشر متوسط جامعه است که با اتفاقاتی غیرعادی و طنز روبه‌رو می‌شوند. وی افزود: کتاب آبنبات هل‌دار را که قرار است به یک اثر اقتباسی تبدیل کنیم، در مرحله نگارش فیلمنامه قرار دارد و تولیدش سال ۱۴۰۳ خواهد بود.

برگ سوم

آشنایی با نویسنده

مهرداد صدقی، نویسنده این کتاب متولد سال ۱۳۵۶ است. وی درباه خود گفته است: در مدارس مختلف بجنورد دانش‌آموز بوده‌ام (ابتدایی: امام خمینی و قدس. راهنمایی: ابوریحان بیرونی. دبیرستان: دانش و حسن‌آبادی) اما خاطرات مدرسه امام خمینی، ابوریحان بیرونی و دبیرستان دانش برایم شیرین‌تر است. در سال ۷۵ در رشته صنایع چوب و کاغذ دانشگاه گرگان پذیرفته شدم و در همین دانشگاه مقاطع ارشد و دکترا را هم ادامه دادم. در حال حاضر عضو هیات علمی دانشگاه گنبد کاووس هستم.

برگ چهارم

ماجرای تلویزیون رنگی

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «چشمم به تلویزیون رنگی افتاد. با گریه پرسیدم جریان این تلویزیون چیه؟ آقاجان هم با گریه شوق توضیح داد: کادوی تولدته محسن‌جان! آقاجان واقعا هم من و هم جیبش را شرمنده کرده بود. همان‌طور که به عنوان کادوی موفقیت ملیحه در کنکور یک ماشین لباسشویی برای خانه گرفته بود، به‌خاطر نمره‌های من هم تلویزیون رنگی خریده بود. فکر می‌کنم برفرض محال اگر من و ملیحه قبل از ازدواج او و مامان به دنیا آمده بودیم، به بهانه موفقیت تحصیلی ما می‌توانستند کل جهیزیه و اسباب و وسایل زندگی‌شان را تکمیل کنند. دوباره برگشتم و کاغذ کادو خریدم. برای این‌که سریع‌تر به خانه برسم، زنگ آقای اشرفی را زدم و فرار کردم. دروغ گفتن به دروغگوها خیلی هنر می‌خواهد. آدم اگر کتابی را خوانده باشد که دیگر به دردش نمی‌خورد. اگر هم تا به حال نخوانده که پس معلوم است اصلا به دردش نمی‌خوره؛ وگرنه تا به حال می‌خوانده...»
در بخشی دیگر از کتاب آمده است: «گفت مثلا از الان یکی را برای من در نظر گرفته که وقتی بزرگ شدم، همان را برای من بگیرند. لابد منظورشان رویا، دخترخاله اقدسش، بود که هم سبیل‌هایش از مال من بیشتر بود و هم شماره کفشش، هم‌قد و هیکلش... از حرف مامان قرمز شده بودم؛ ولی کسی خبر نداشت خودم یکی را در نظر دارم. می‌خواستم بزرگ که شدم با خانم معلم‌مان عروسی کنم. البته قبل از من حمید می‌خواست با او عروسی کند؛ اما وقتی او با خط‌کش تنبیهش کرد، تصمیم گرفت برود با مجری برنامه کودک عروسی کند...»